

پاسخ به هفت شبهه ابلیس - شیخ محمدحسین خراسانی، عبدالمحسین طالمعی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال سیزدهم، شماره 52 «و ژه عدل المهی»، پاییز 1395، ص 125-142

پاسخ به هفت شبهه ابلیس

شیخ محمدحسین خراسانی (1406-1336 ق.)

بازنویسی و مقدمه: عبدالمحسین طالمعی × ^[1]

چکیده: نگارنده در این گفتار، به هفت شبهه پاسخ می‌دهد که محمد بن عبدالمکریم شهرستانی در کتاب الممل و المنحل، به طور فرضی از زبان ابلیس در باب شبهه خلق خودش مطرح کرده است. این پاسخ‌ها بر اساس قرآن و حدیث است و ضمن بیان و توضیح آنها، برخی از دیدگاه‌های فلاسفه و عرفا نقد شده است. این گفتار، از کتاب دائرة المعارف الاسلامیة فی شرح المخطبة الرضویة برگزیده و بازنویسی شده و منابع آیات و روایات آن بیان شده است. شرح حال مختصر نویسنده و معرفی آثار او و توضیحی درباره کتاب یاد شده در مقدمه آمده است.

کلیدواژه‌ها: شهرستانی، محمدبن عبدالمکریم؛ الممل و المنحل (کتاب)؛ خراسانی، محمدحسین؛ دائرة المعارف الاسلامیة فی شرح المخطبة الرضویة (کتاب)؛ خلق ابلیس - شبهات و پاسخها؛ عدل المهی.

مقدمه

شیخ محمدحسین خراسانی (1406-1336 ق.) فرزند شیخ حسن یابین خیابانی مشهدی در مشهد زاده شد. سطوح را در مشهد گذراند و در آنجا نزد آقا بزرگ شهیدی فلسفه و نزد شیخ حسنعلی نخودکی سلوک آموخت. پس از رویداد گوهرشاد، تحت تعقیب حکومت وقت فرار گرفت و به سال 1354 ق. به نجف رفت. در آن دیار بیست سال ماند و از محضر آقا ضیاء عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمد حسین اصفهانی، شیخ موسی خوانساری، سید جمال المدین گلپایگانی، سیدعلی قاضی طباطبایی و جمعی دیگر از بزرگان بهره‌مند شد. سپس به ایران بازگشت و چهارده سال در مشهد زیست. پس از آن به تهران رفت که تا آخر عمر در تهران بود.

وی ضمن تدریس در حوزه‌ها، برای مردم دروس عقاید داشت. بعضی از آثار چاپ شده اش: رساله مناسک حج، جواب نامه زاهدان (در پاسخ به بهائیت)، رد البدع و المشبهات (در پاسخ وهابیت)، نخبه الکلام فی معرفة الامام (در باب امامت)، اسرار المصلوة، مهمات الاحکام (رساله عملیه)، دائره المعارف الاسلامیه در شرح خطبه توحیدیه رضویه. برخی از آثار او نیز چاپ نشده‌اند، مانند: شرح دعای عرفه، رساله معاد، چهل حدیث، رساله جبر و تفویض، خلاصه الماصول، مقتل.

مرحوم شیخ محمدشرف رازی در کتاب گنجینه دانشمندان ج 4 ص 432-433 و ج 7 ص 194-195 شرح حال او را آورده است. همچنین سید داوود طباطبایی واعظ یزدی که سالها نزد او در تهران و مشهد درس آموخته، در مقدمه کتابش دائره المعارف الاسلامیه در باره استادش سخن گفته که این سطور، از منابع یاد شده خلاصه شد.

کتاب دائره المعارف الاسلامیه در شرح خطبه توحیدیه رضویه، یکی از آثار مرحوم خراسانی است که حاصل سالها مباحثه او در این زمینه بوده است. نویسنده در 22 رجب 1400 آن را به پایان برده و به سال 1404 ق. / 1362 ش. در 464 صفحه به هزیند حاج اسدالله ربسمانی به چاپ رسانده است.

وی در این کتاب، مباحث متعددی آورده، مانند: فطری بودن معرفه الله (ص 25 - 33)، نفی تشبیه (ص 54 - 59)، توضیح «المثل الماعلی» در زیارت جامعه کبیره (ص 69-59)، معنای کلمه المصمد (ص 69 - 84 و 219 - 229)، نفی امکان توهم خداوند (ص 84-92 و 169-173)، بینونت خالق و مخلوق (ص 106-107)، توقیفیت اسماء الله (ص 237-242 و 347-361)، مغایرت اراده و مشیت با علم الهی (ص 269-277)، علم الهی و علم بلا معلوم (ص 361-370).

همچنین شرح بعضی از احادیث را ضمن مباحث آورده است، مانند: حدیث عمران صابی (ص 428 - 436)، حدیث تردد (ص 283-291)، حدیث حقیقت کامل (ص 125-143).

نقد در این کتاب جایگاهی جدی دارد، مانند: نقد پاره‌ای از مباحث عرفا (ص 381-402، 9-25، 33-41، 143-165، 174-187)؛ نقد عبدالرزاق لهیجی (ص 257-269، 444-456)؛ نقد پاره از مباحث فلسفی (ص 246-242).

باری، کتاب با وجود مباحث علمی مفید، نه به لحاظ شیو نگارش فارسی خوشخوان است و نه به جهت شیو حروفچینی و صفحه آرایی و چاپ. بدین جهت به نظر آمد یکی از مباحث مهم آن به شیو بازنویسی و تحریر مجدد عرضه شود.

این بحث، پاسخی است به هفت شبهه که به عنوان زبان حال ابلیس بیان شده و در واقع، کلام گروهی از دانشوران است که صریحاً به عجز خود از پاسخ به آنها اعتراف کرده‌اند. مرحوم خراسانی به این هفت پرسش بطور خلاصه پاسخ داده است (ص 188-212). پاسخ‌های ایشان به تحریر روان، مستند کردن، تقسیم مطالب، و مانند اینها نیاز داشت که در این گفتار، بدان پرداختیم. بعلاوه، نکاتی برای تکمیل بحث بدان افزوده شد که میان دو قلاب آمده است.

امید است این گفتار مختصر، علاقمندان به این مباحث را به کار آید.

متن

محمد بن عبدالکریم شهرستانی در کتاب الممل و المنحل، مجلس مناظره‌ای فرضی گزارش می‌کند که می‌تواند میان ابلیس و ملائکه روی داده باشد.

گرچه این مناظره فرضی است، ولی مطالب مطرح شده در واقع پرسش‌هایی است که گروهی از معاندان در طول تاریخ مطرح کرده‌اند. لذا فخر رازی پس از نقل این اشکالها می‌گوید: اگر تمام پیشینیان و پسینیان گرد هم آیند که بخواهند پاسخ شیطان را بدهند، نمی‌توانند مگر همان پاسخی که خداوند به او داده است.

ملا صدرا در تفسیر سوره حمد نیز همین مضمون را گفته است.

اینک پرسش‌های فرضی ابلیس را به توفیق الهی (هر یک را پس از اصل سؤال او) پاسخ می‌گوییم.

بر اساس این گزارش، فرض این است که ابلیس به ملائکه رو کرد و گفت: فرض می‌کنم که خدای تعالی خداوند من و همه آفریدگان است، عالم قادر است، از قدرت و مشیت سؤال نمی‌شود و هر وقت اراده کند آن شیء موجود می‌شود. او حکیم است، ولی در مورد حکمتش پرسشهایی پیش می‌آید.

ملائکة می گویند: آن پرسش ها چیست؟ گوید: هفت اشکال است.

اشکال اول:

خداوند قبل از آفرینش من می دانست که شر از من سر می زند، پس چرا مرا آفرید؟ و در این کار، چه حکمتی است؟

پاسخ:

خداوند می دانست که چه کارهایی از تو سر خواهد زد، ولی علم او برای معصیت تو علت نمی شود. خداوند همه چیز را می داند، از جمله کفر همه کافران را، ولی این علم، علت کار آنها نمی شود. اگر او مجبوریت کرده بود، این اشکال وارد بود. ولی مجبوریت نکرد، چنانکه به ملائکة امر فرمود، و آنها به اختیار خود عمل به فرمان کردند، ولی تو به اختیار خود سر پیچیدی.

پرسیدی: حکمت چه بود که مرا آفرید؟

پاسخ می دهیم: جواب فلسفی این است: حکمتش این بود که ابلیس، به نهایت شقاوت خود برسد. توضیح اینکه تمام اسمای حسنی الهی در این عالم مظاهر دارد. خداوند تمام موجودات را به توسط اسمای حسنی خود آفرید.

در دعاهاى مأثورہ آمده است:

و باسمک المذی رفعت به السماوات بلا عمد، و سطحت به الأرض علی وجه ماء جمده... و باسمک المذی فلقت به البحر لموسی، و أغرقت فرعون و قومه... و باسمک المذی به أحيی عيسى بن مريم المموتی... و باسمک المعظیم المذی دعاک به داوود... و باسمک المذی سخرت به المبراق لمحمد صلی الله علیه و آله... و أسألك باسمک المذی شقت به البحار، و قامت به الجبال... و أسئلك و باسمک المذی عل متہ ملک المموت لقبض الأرواح. (ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 327)

این گونه عبارات در دعاها بسیار است. تمام آفریدگان مظهر اسمای خدایند. آسمان مظهر اسم یا رفیع و زمین مظهر اسم

امین است. سلیمان 7 مظهر حشمت و سلطنت خداست، نوح و موسی مظهر قهر خدایند.

پادشاهان مظهر شاهیه حق مؤمنان مرآت آگاهی حق

شیطان مظهر اسم «یا مضل» خداست و باید به نهایت مرتبه شقاوت خود برسد.

هیچ موجودی به عبث و بدون غایت خلق نشده است. کسی که اسباب را نمی فهمد، قائل به بخت و اتفاق شده است. کمال در بخت در این است که به سوی مقصد خود حرکت کند. کمال و غایت قوای پراکنده در انسان این است که به سوی مقصد حرکت کند. گاهی دو غایت در یک فعل جمع می شود. مثلاً شما برای ملاقات یک دوست می روید. اگر ملاقات دوستان ممکن نشد، مردم آن حرکت را باطل می دانند، در حالی که در آن صورت غایت دوم حاصل نشده، ولی غایت اول یعنی حرکت قوای عامله تحقق یافته است.

فلاسفه افلاک را صاحب حیات و شعور می دانند. سبزواری گوید:

و کلّ ما هناک حیّ ناطق الی جمال الله دوماً عاشق

این قول در نظر ما درست نیست. افلاک حیات ندارند، بلکه حیات در ملائکه و ملائکه علی است. ولی در عین حال، حرکت افلاک برای کمال و غایت است. هر موجودی در عالم، روی به کمال و غایت خود دارد.

از خداوند، جز خیر و حکمت صادر نمی شود. در دعا وارد شده است: «خیرک المینا نازل و شرّنا المیک صاعد.» (طوسی، مصباح المتهجد، ج 2، ص 586) جعل خیر یعنی وجود، از ناحیه خدا است و ماهیات، شرورند. و ماهیت شیطان، تمرد و سرکشی نسبت به امر حق است.

پاسخ دوم، پاسخ ما است: حکمت در خلق شیطان، امتحان مردم است. خداوند فرمود: «احسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمناً و هم لا یفتنون.» [2] (عنکبوت، 2)

سؤال می شود که چرا این امتحان به سبب شیطان شود و نه به سبب دیگری؟ پاسخ می دهیم: به این دلیل که او به سوء اختیار، تمرد از امر الهی را برگزید، در زمانی که ملائکه به اختیار خود اطاعت امر را برگزیدند. لذا عمل سیاه را خودش

بر دوش گرفت. مولوی گوید:

دو علم افراشت اسپید و سیاه آن یکی آدم دگر شیطان راه.

پرسش دوم:

حال که خداوند مرا به مقتضای اراده و مشیت خود آفرید، چرا مرا به شناسایی و اطاعت خود مکلف ساخت و به تکلیف ملزم داشت؟ و حکمت در تکلیف چیست، با آنکه نه از اطاعت سودی می برد و نه از معصیت زیان می بیند؟

پاسخ: این اشکال، مختص شیطان نیست، بلکه به تمام کفار باز می گردد.

امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود: «إِنَّ الْمَلَّةَ خَلَقَ الْمَخْلُقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهَا لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ، وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعِهِ». (نهج البلاغه، خ 193)

پس این اشکال شیطان که پرسید: چرا مرا مکلف به معرفت و اطاعت کردید؟ ناشی از نادانی اوست.

می پرسد: با آنکه از طاعت و معصیت مردم به او سود و زیان نمی رسد، چرا آنها را آفرید؟

گوییم: این کار برای آن است که خودشان راه را به اختیار خود برگزینند، و به اختیار خود به بهشت و دوزخ در آیند. در قرآن فرمود: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنِهِ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنِهِ». (انفال، 42)

پرسش سوم:

حال که مرا آفرید و مکلف ساخت، و من تکلیف او را به کار بستم و اطاعتش کردم، چرا مرا به سجده بر آدم مکلف ساخت؟ چه حکمتی است در این تکلیف خاص، بعد از اینکه با معرفت و طاعت من، بر او زیاده نخواهد شد؟

پاسخ:

اولاً این اشکال نیز مشترک المورود است. باید بگویید: چرا ملائک را امر به سجده بر آدم کردید؟ زیرا این امر، مخصوص به شیطان نبود. ملائک نیز که مأمور به سجده بودند، ابتدا علت پرسیدند. گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ». خداوند در پاسخ فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». ملائک گفتند: «لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» و به امر الهی گردن نهادند. (بقره، 30 تا 32) اما ابلیس در برابر امر الهی ایستاد و گفت که من از آتشم و آدم از خاک، پس نباید در برابر او سجده کنم. (اعراف، 12)، و این سوء اختیار او بود.

ثانیاً علمای اخلاق هر بیماری اخلاقی را به ضدش علاج می کنند. مثلاً به فرد بخیل می گویند که تدریجاً به مردم انفاق کند تا به سخاوت برسد.

خداوند که کبر و غرور را در شیطان می دانست، راه تواضع را به او نشان داد تا نخوت از سر او بیرون رود.

در قرآن فرمود: «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.» (بقره، 34)

امیر المؤمنین 7 فرمود: «فسجدوا لآلِ إِبْلِيسَ، اغرّته المحمّية و غلبت عليه المشقوة، و تغرّز بخلقة النار و استوهن خلق المصلصال.» (تفسیر صافی، ج 3، ص 112)

پس ملائکه تواضع نشان دادند، ولی ابلیس تکبر ورزید. لذا خداوند که طیب حافظ است، از روی رأفت و رحمت، دارو می دهد. اگر بیمار داروی خود را نخورد، از ناهج خودش است و خود باید کارش را پاسخ گوید.

ثالثاً ابلیس گفت: من معرفت و اطاعت خدا را به کار بستم و این سجد □ من بر اطاعت و معرفتم نمی افزایشد. این سخن نیز از نادانی او است. هر تکلیفی که خداوند به انسان می دهد، سببی برای ترقی بنده است. در قرآن فرمود: «و المذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم» (محمد 6، 17)،

این اشکال شیطان مانند اشکال گروهی از صوفیه است که می گویند: چون ما به مقام وصل رسیده ایم، نماز و روزه اثری بر ما ندارد، پس به آن نیاز نداریم. در پاسخ آنها باید گفت: وصول به مقام معرفت و اطاعت، اندازه ای ندارد که فکر کنیم بالاتر از آن وجود ندارد. بلکه بنده هر چه در اطاعت پیش رود، هنوز بنده است و هرگز از آن حال بیرون نمی رود.

به علاوه، عمل به تکلیف، خود عبادت است و سرکشی از آن خود در زمره کفر به خدا است. لذا در آیه وارد شده است: «و کان من الکافرین.» (بقره، 34)

پرسش چهارم:

خدا مرا آفرید و بطور اطلاق مکلف ساخت، و به این امر بطور خاص مکلف فرمود. حال که بر آدم سجده نکردم، چرا مرا لعن کرد و از بهشت اخراج کرد؟ من هیچ کار زشتی نکردم جز اینکه گفتم بر غیر تو سجده نمی کنم. چه حکمتی داشت که مرا به این ترتیب کیفر داد؟

پاسخ:

اولاً خداوند متعال، اولیای خود را در جایگاهی قرار داده که رضا و سخط آنها را رضا و سخط خود دانست. لذا بیعت با رسول را بیعت با خود دانست و فرمود: «إِنَّ الْمَذِينِ يَبِيعُونَكَ إِنْ مَا يَبِيعُونَ اللَّهَ.» (فتح، 10)

در حدیث قدسی فرمود: «من أهان لی ولیّ آفقد بارزنی بالمحاربة و دعانی إلیها.» (کافی، ج 1، ص 144، باب المنوادر، ح 6)

به همین دلیل، ذیل آیه «فلمّ آسفوننا انتقمنا منهم» (زخرف، 55) امام صادق 7 فرمود: خداوند، اسف ندارد. ولی اولیایی برای خود آفرید که اسف و رضا دارند، در حالی که مخلوق خدا و تحت تدبیر اویند. خداوند، رضای آنان را رضای خود و خشم آنها را خشم خود دانست. (کافی، همان)

اکنون می گوییم: چه گناهی بالاتر از اینکه کسی امر الهی را رد کند و در جایی که خداوند امر به احترام ولیّی از اولیای خود کرده، از آن امر سر پیچد؟ این خود عین بی حرمتی به خدای بزرگ است.

ثانیاً سجده بر آدم، آنجا که به امر خدا باشد، عین سجده بر خدا است. لذا ملائک، نه بر آدم که در برابر خداوند، سجده کردند. آدم قبل از آنها بود که به امر الهی قبله خود قرار دادند. چنانکه مردم کعبه را قبل از خود قرار می دهند و از این طریق به درگاه الهی سجده می کنند. در واقع کعبه، قبله است نه مسجد.

زمانی که حضرت یعقوب پیامبر 7 در برابر حضرت یوسف سجده کرد، در واقع به درگاه الهی سجده کرد. خداوند فرمود: «و رفع أبویہ علی العرش و خرّوا له سجّداً». (یوسف، 100) در روایت آمده که سجده در برابر یوسف، سجد شکری بود نه سجد عبادت. (تفسیر قمی، ج 1، ص 356)

اساساً سجده به معنای نهایت خضوع است. خداوند فرمود: «اسجدوا لآدم» (بقره، 30) یعنی: نهایت خضوع را در برابر او به جای آورید. اینکه شیطان در برابر کلام الهی ایستاد و گفت: فقط در برابر خدا سجده می کنم، نهایت عصیان و تمرد در برابر فرمان خدا است.

ثالثاً گفت: حال که سجده نکردم، چرا مرا از بهشت اخراج کرد؟

پاسخ اینکه: بهشت جایگاه عاصیان نیست. به آدم نیز فرمود که از بهشت بیرون برو. آدم در اینجا عذر خواست و توبه کرد، چنانکه در قرآن فرمود: «ربنا ظلمنا انفسنا و این لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من المخاصرين.» (اعراف، 23) یعنی ظلم به نفس را به خود نسبت داد. ولی شیطان سخن از جبر راند و گناه خود را به خدا نسبت داد که عذری بسیار بدتر از گناه بود. شیطان گفت: «رب بما أغويتنی.» (حجر، 39) او ظلم را به خداوند حکیم نسبت داد. لذا لعن شد، یعنی او را از بساط رحمت الهی بیرون راندند.

پرسش پنجم:

خدا مرا آفرید، آنگاه هم به طور اطلاق و هم به نحو خاص مکلف ساخت. من اطاعت نکردم، لذا مرا لعن و طرد کرد. پس چرا به من اجازه داد که نزد آدم بروم و وارد بهشت شوم، و او را به وسوسه خود بفریبم؟ آدم از شجر ممنوعه خورد و خداوند، او را همراه با من، از بهشت بیرون راند. حکمت در این کار چیست؟ در حالی که اگر به من اجازه ورود به بهشت نمی داد، آدم از من در امان بود و جاودانه در بهشت می ماند.

پاسخ:

اولاً به دلایل عقلی و نقلی ثابت شده که جبر در کار نیست. در اینجا نیز خداوند به زور به ابلیس نفرمود که به بهشت

برود و آدم را وسوسه کند. از سوی دیگر راه را بر کسی نمی بندد تا هر کس که هدایت یا ضالمت را می خواهد، به اختیار خود برگزیند.

آیات زیادی بر این حقیقت گواه است، از جمله:

«انا هدیناه المسبیل إِمّا شاکراً و إِمّا کفوراً.» (انسان، 2)

خداوند در مورد ابلیس فرمود که دو بار به سوء اختیار خود رفته و آدم را وسوسه کرده است. پس همانطور که در آغاز او را مجبور به سجده نکرد، در ادامه نیز راه را بر او نبسته و مجبور به سجده نکرد، بلکه به اختیار خودش وانهاد.

پس این اشکال شیطان ناروا است که چرا مرا به بهشت راه دادی؟ خداوند، راه را بر کسی نمی بندد تا بر همه معلوم شود که کدامیک به اختیار خود، راه اطاعت یا عصیان می پیماید.

لذا ملائکه خواستند راه را بر آدم ببندند که به طرف شجر □ منهیة نرود، ولی به آنها خطاب شد که او را وانذارید، من به او عقل داده ام و جبر در کار نیست.

ثانیاً بیرون آمدن آدم از بهشت، برای آن است که نسل پیامبران و اولیاء و اوصیا: از او در زمین پدید آید. (نهج البلاغه، خطبه 1)
برکات هبوط آدم به زمین است. و چند مورد دیگر که قابل احصاء نیست.

ثالثاً هبوط آدم 7 و شیطان با هم قابل قیاس نیست. در مورد حضرت آدم 7 فرمود: ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی قلنا اهبطا منها جميعاً. (طه، 122 و 123)، یعنی خداوند، ابتدا آدم

7 را برگزید و سپس او را به زمین فرستاد. در حالی که به شیطان فرمود: قال فاخرج منها فإنّك رجیم و إنّ علیک لعنتی الی یوم المدین. (ص 77 و 78)

عملکرد این دو، پس از هبوط به زمین نیز با هم قابل قیاس نیست. حضرت آدم پس از این هبوط، به گریه و توبه و انابه روی آورد. حضرت آدم 7 آنقدر به درگاه الهی گریست که در شمار «بکائین خمسه» تاریخ بشر جای گرفت. (کنز الدقائق، ج 6، ص 360) امام سجاد 7 در دعای خود بر حضرت آدم می فرماید:
«المناهج و عقابک من بعفوک الماستجاره علی المدلیل و ... بر بوبیتک المطین من معترف لّ او و فطرتک بدیع آدم و الملهم»

سبل توبتک...quot& (بحارالانوار، ج 97، ص 292)

این کجا و برخورد شیطان که در برابر خطاب الهی با کمال لجاجت سوگند خورد که تمام بشر را همراه کند.

در این حال، چگونه می توان گفت که شیطان همراه با آدم، از بهشت رانده شد؟]

پرسش ششم:

شیطان گوید: خدا مرا آفرید، و به طور عموم و خصوص مکلف ساخت، آنگاه لعن کرد، سپس به بهشت راه داد، در حالی که میان من و آدم خصومت بود. پس چرا مرا بر آنها تسلط داد که من آنها را ببینم ولی آنها مرا نبینند؟ چرا چنین شد که وسوسه من در آنها اثر کند، ولی در حول و قوه و استطاعت و قدرت آنها اثر نکند؟ چه می شد اگر بعد از اینکه آنها را بر فطرت آفرید، آنگاه کسی را بر آنها مسلط نکند تا زندگی مطهر داشته و شنوا و مطیع باشند؟ آیا این با مبنای حکمت سازگاری بیشتر نداشت؟

پاسخ:

اولاً بر چه اساسی شیطان ادعا می کند که خداوند او را بر بنی آدم مسلط کرده است؟ مگر خدا اختیار را از بنی آدم گرفته است؟ یا آنها را در امری - طاعت خدا یا طاعت شیطان - ملزم داشته است؟ چنین نیست. کار شیطان فقط دعوت مردم به گناه است، و آنها خود می توانند این دعوت را بپذیرند یا نپذیرند.

ابلیس خود در قیامت خطاب به پیروانش می گوید: «انّ الله وعدکم وعد الحق، و وعدتکم فأخفلتکم و ما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی، فلا تلومونی و لوموا انفسکم.» (ابراهیم، 22)

[البته شیطان تسلط دارد، اما بر کسانی که خود به سوء اختیارشان، این تسلط را بپذیرند و بدان گردن نهند؛ و باز هم به اختیار بر می گردد. در قرآن فرمود: «انما سلطانه علی المذین يتولونه» (نحل، 100) و فرمود: «انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا يؤمنون» (اعراف، 27)]

ثانیاً: همان گونه که ابلیس جنود بسیاری دارد، خداوند نیز جنود فراوانی برای ملائکه خود قرار داده که هر وقت

کسی بخواهد متذکر شود، گروه ملائکه به یاری او می شتابند. خداوند می فرماید: «إِنَّ الْمَذِينِ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهِمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.» (اعراف، 201)

ثالثاً: درست است که شیطان مردم را می بیند ولی آنها او را نمی بینند. ولی خداوند این حقیقت را به مردم خبر داده است: «انه یراکم هو و قبيله من حیث لا ترونهم.» (اعراف، 27) آنگاه به آنها خبر داد که شیطان دشمن جدی شماست، پس مواظب باشید که در دام فریب او نیفتید. «المم اعهد المیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین.» (یس، 60)

به علاوه مردم را به استعاذه امر می فرماید که در هر کاری - به ویژه امر عبادی - از شر شیطان به خدا پناه ببرید. «فاستعد بالله من الشیطان الرجیم.» (نحل، 98)

[وجود چنین دشمنی انسان را همواره بر در خانه خداوند به حالت خضوع می دارد، و نعمت عبودیت را به انسان می دهد، همین حقیقت کافی است تا انسان ارزش و لذت این عبادت را در یابد. توجه به دعای هفدهم صحیفه سجادیه و مضامین آن این مطلب را می رساند]

رابعاً: علاوه بر تمام این عوامل، درمی به نام توبه بر روی بنی آدم گشوده تا هر وقت بخواهند، از آن در به سوی خدا روی کنند و لذت بازگشت به خدا را بچشند و به فیض چنین عبادت بزرگی برسند. تمام پاداش ها و درجاتی که بر توبه مترتب کرده، به ویژه محبت خود، در اینجا باید مرور شود. «ان الله یحب المتوابعین و یحب المتطهرین.» (بقره، 222)

پرسش هفتم:

خدایم آفرید، به طور مطلق و مقیّد تکلیفم کرد. آنگاه که اطاعت نکردم، مرا لعن و طرد کرد. وقتی خواستم وارد بهشت شوم به من امکان داد و راه بر من گشود. دید که چه کردم، مرا بیرون کرد. آنگاه مرا بر بنی آدم تسلط داد. پس چرا وقتی که تا روز قیامت مهلت خواستم، به من مهلت داد تا «یوم الموقت المعلوم» (حجر، 38)؟ اگر همان زمان جانم را می گرفت، مردم از شر من در امان می ماندند و شری در عالم نمی ماند. آیا بقای عالم بر نظام خیر، بهتر از آمیختگی آن با شر نیست؟

پاسخ:

اولاً حکمت مهلت دادن به شیطان را باید از خدایی جويا شد که به او مهلت داده است (و از حجت های معصومش)، نه اینکه از سوی خود سخن بگوییم.

چرا خداوند به کافران و عاصیان مهلت می دهد؟ خود فرمود: «و لا یحسبنّ الذین کفروا أنّ ما نملی لهم خیر لأنفسهم
أنّ ما نملی لهم لیزدادوا إثماً و لهم عذاب مهین.» (آل عمران، 178)

این همان آیه است که حضرت زینب سلام الله علیها در مجلس یزید اموی خواند تا به او هشدار دهد که مبادا قدرت و
امکانات خود را موهبتی الهی بداند و نشانۀ محبت خدا نسبت به خود پندارد. (بحارالانوار، ج 45، ص 158)

امیر المؤمنین 7 در همین مضمون فرمود: «فأعطاه الله المنظره، استحقاقاً للسخط أو للسخطة و استتماماً للبلية و إنجازاً
للعدة.» (نهج البلاغه، خطبه 1)

[ثانیاً نکته] مهم در خلقت، آزمون مردم است. خداوند متعال، خلقت موت و حیات را برای آزمودن مردم می داند که
کدام یک، عملی نیکوتر دارند. (ملک، 2)

امام سجاد 7 در دعای ششم صحیفه، پس از اشاره به ویژگی های شب و روز و تفاوت های آنها با هم، می فرماید: «بکل
ذلک یصلح شأنهم و یبلو أخبارهم، و ینظر کیف هم فی أوقات طاعته و منازل فروضه و مواقع أحكامه، لیجزی الذین أسأوا
بما عملوا و یجزی الذین أحسنوا بالمحسنى»

در این بیان، حضرتش به آیه ای از قرآن (نجم، 31) استناد می کند که هدف از تفاوت خلقت، آن است که خداوند،
هر فرد را بر اساس عمل اختیاری او کیفر و پاداش دهد.

ثالثاً آمیختگی عالم به شرّ، نیز نشانه ای از اختیار بشر است که پیامد عمل اختیاری - یعنی سوء اختیار - او، بروز شرّ در
عالم است. [

سخن پایانی

صوفیان در این مقام، بسیار در مدح و تمجید ابلیس سخن رانده اند که بررسی کلام آنها مجال تفصیلی می طلبد. یکی
از شاعران آنها در بیت هایی گفت و گویی - واقعی یا فرضی - میان حضرت موسی با ابلیس را گزارش کرده که بر اساس
آن، حضرت موسی در راه رفتن به طور برای مناجات، به ابلیس گفت: چرا بر آدم سجده نکردی؟

گفت: عاشق که بود کامل سیر

پیش جانان نبرد سجده به غیر

گفت موسی که به فرمود دوست

سر نهد هر که به جان بند اوست

گفت: مقصود از آن گفت و شنود

امتحان بود محب را نه سجود

خلاصه اینکه شاعر، ابلیس را از علماء بالله پنداشته و از افرادی دانسته که در مسیر محبت خدا صادق اند.

شگفت تو اینکه در ادامه این گفت و شنود، حضرت موسی پرسید: اگر چنین است پس چرا گرفتار لعن از طرف خداوند شدی؟ ابلیس پاسخی داد که زبان حال عرفا است. گفت: این هر دو صفت عاریت اند

هر دو از ذات به یک ناهیت اند

ذات من بر صفت خویشان است

عشق او لازم ذات من است

لطف و قهرم همه همسنگ شده

کوه و کاهم همه همسنگ شده

خلاصه این بیانه‌های شاعرانه و عذرهای بدتر از گناه، آن است که در پیشگاه الهی، طاعت و معصیت یکی است و رضا و سخط او یکسان است، و اساساً امر و نهی او معنای جدی ندارد، بلکه همه نوعی نمایش برای صرف وقت و سرگرمی انسان است.

ام‌آ متون معتبر دینی در این مورد، حکم عقل را تأیید می‌کند که خلقت، بازیچه و سرگرمی بی‌هدف نیست، بلکه با هدف دقیق پیش می‌رود. در این منظومه آسمانی، امر و نهی معنای واقعی دارند، رضا و سخط او به راستی همچون ظلمت و نور در مقابل هم جای دارند، و طاعت و معصیت او مصداق واقعی خیر و شر هستند که هرگز سرسازش با هم ندارند.

بر اساس روایات معتبر، قیاس عملی نکوهدیده است که شیطان بنیان نهاد و به پیروان خود آموخت که در برابر کلام صریح و روشن خداوند، از پیش خود قصه‌سرایی کنند و بر اساس آن نتیجه بگیرند. کلام «انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین.» (اعراف، 12) در واقع تأسیس مبنایی است که هر کس خواست عصیان خداوند را مرتکب شود، شبه استدلالی برای کار خود بیاورد. شگفتا! که این شبه استدلال‌ها، در بیان این گونه شاعران، راه سلوک و تقرب الی الله نام می‌گیرد و در مدح آن داد سخن می‌دهند.

منابع

قرآن كريم

1. ابن طاووس، سيد على. اقبال الاعمال. تهران: دارالمكتب الاسلاميه، 1390 ق.
2. خراسانى، محمد حسين. دائرة المعارف الاسلاميه در شرح خطبه توحيديه رضويه. تهران، 1362 ش.
3. شريف رازى، محمد. گنجينه دانشمندان ج 4 و 7. تهران: اسلاميه، 1352 ش.
4. شريف رضى. نهج البلاغه. قم: هجرت، 1414 ق.
5. شهرستانى، محمد بن عبدالمكريم. الممل و المنحل. بيروت: مؤسسة المكتب الثقافيه، 1415 ق.
6. طوسى، محمد بن حسن. مصباح المتهجد. بيروت: فقه المشيعه، 1411 ق.
7. فيض كاشانى، محسن. تفسير صافى. تهران: صدر، 1415 ق.
8. قمى، على بن ابراهيم. تفسير المقمى. قم: دارالمكتب، 1404 ق.

9. قمی مشهدی، محمد. کنز الدقائق. تهران: وزارت ارشاد، 1368 ش.

10. کلینی، محمد بن یعقوب. کافی. تهران: دارالمکتب الاسلامیة، 1407 ق.

11. مجلسی، محمدباقر. بحارالانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1403 ق.

x. عضو هیئت علمی دانشگاه قم، دانشجوی دکتری واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران
Taleie20@gmail.com

1. مستحبّ است که انسان پس از خواندن این آیه بگوید: «بلی یا ربّ یفتنون».

1. وأهبطه إلی دارالمبلیة و تناسل الذریة.

